

“IN THE NAME OF ALLAH”

مکالمه های پایه دهم تا دوازدهم با ترجمه فارسی

# “Conversations”

(*Vision One - Three*)

تهیه و ترجمه:

## جمال احمدی

دبیر دبیرستانهای نمونه شهرستان بوکان / استان آذربایجان غربی

سایر جزوات و مطالب تقویتی / کنکوری در کانال تلگرامی:

“انگلیسی کنکور با جمال احمدی” @PracticalEnglishInKonkour

مهرماه ۱۴۰۰

# *Conversations:*

*(Vision One - Grade Ten)*

## Conversation (Vision One - Lesson One)

### Student Book: Page 19

Maryam is visiting the museum of Nature and Wildlife. She's talking to Mr. Razavi, who works in the museum.

مریم در حال بازدید از موزه طبیعت و حیات وحش است. او در حال صحبت کردن با آقای رضوی است که در موزه کار می کند.

**Maryam:** Excuse me, what is it? Is it a leopard?

**مریم:** ببخشید، اون چیه؟ آیا یک پلنگ است؟

**Mr. Razavi:** No, it is a cheetah.

**آقای رضوی:** نه، آن یک یوزپلنگ است.

**Maryam:** Oh, a cheetah?

**مریم:** اوه، یک یوزپلنگ؟

**Mr. Razavi:** Yeah, an Iranian cheetah. It is an endangered animal.

**آقای رضوی:** بله، یک یوزپلنگ ایرانی. آن (یوزپلنگ ایرانی) یک حیوان در معرض خطر است.

**Maryam:** I know. I heard around 70 of them are alive. Yes?

**مریم:** می دانم. من شنیدم که حدود ۷۰ تا از آن ها زنده هستند، بله؟

**Mr. Razavi:** Right, but the number will increase.

**آقای رضوی:** درسته، اما این تعداد افزایش خواهد یافت.

**Maryam:** Really?! How?

**مریم:** واقعا؟! چطور؟

**Mr. Razavi:** Well, we have some plans. For example, we are going to protect their homes, to make movies about their life, and to teach people how to take more care of them.

**آقای رضوی:** خوب، ما تعدادی برنامه داریم. به عنوان مثال، ما قصد داریم از زیستگاه های آنها مراقبت کنیم، فیلم هایی راجع به زندگی شان بسازیم و به مردم آموزش دهیم که چگونه بیشتر از آنها مراقبت کنند.

### Note:

## Conversation (Vision One - Lesson Two)

### Student Book: Page 47

Alireza is visiting an observatory. He is talking to Ms. Tabesh who works there.

علیرضا در حال دیدن کردن از یک رصد خانه است. او در صحبت کردن با خانم تابش است که در آنجا کار می کند.

**Ms. Tabesh:** Are you interested in the planets?

**خانم تابش:** آیا به سیارات علاقمند هستی؟

**Alireza:** Yes! They are really interesting for me, but I don't know much about them.

**علیرضا:** بله برای من واقعا جذاب هستند. ولی چیز زیادی در مورد آنها نمی دانم.

**Ms. Tabesh:** Planets are really amazing but not so much alike. Do you know how they are different?

**خانم تابش:** سیاره ها واقعا شگفت انگیز هستند اما زیاد بهم شبیه نیستند. آیا می دانی فرق آنها در چیه؟

**Alireza:** Umm... I know they go around the Sun in different orbits.

**علیرضا:** من میدونم که اونا در مدارهای مختلفی به دور خورشید می چرخند.

**Ms. Tabesh:** That's right. They have different colors and sizes, too. Some are rocky like Mars; some have rings like Saturn and some have moons like Uranus.

**خانم تابش:** درست است. آنها همچنین رنگها و اندازه های متفاوتی دارند. برخی مانند کره مریخ، سنگلاخی هستند. بعضی همانند سیاره زحل حلقه دارند و بعضی مثل سیاره اورانوس، قمر دارند.

**Alireza:** How wonderful! Can we see them without a telescope?

**علیرضا:** چقدر شگفت انگیزه! ما میتوانیم بدون تلسکوپ آنها را ببینیم؟

**Ms. Tabesh:** Yeah..., we can see the planets nearer to us without a telescope, such as Mercury, Venus, Mars, Jupiter and Saturn. We can see Uranus and Neptune only with powerful telescopes.

**خانم تابش:** بله ... ما بدون تلسکوپ می توانیم سیاره های نزدیک تر به خودمان مانند سیاره های عطارد، ونوس، مریخ، مشتری و زحل را ببینیم. ولی فقط با تلسکوپ های قوی می توانیم سیارات اورانوس و نپتون را ببینیم.

**Alireza:** And which planet is the largest of all?

**علیرضا:** کدام سیاره از همه سیارات بزرگتره؟

**Ms. Tabesh:** Jupiter is the largest one. It has more than 60 moons. Do you want to look at it?

**خانم تابش:** سیاره مشتری بزرگترین سیاره است. بیش از ۶۰ قمر دارد. میخوای بهش نگاه کنی؟

**Alireza:** I really like that.

**علیرضا:** واقعا دوست دارم (که نگاه کنم).

## Conversation (Vision One - Lesson Three)

### Student Book: Page 76

**Roya and Mahsa are leaving the library.**

رؤیا و مهسا در حال ترک کردن کتابخانه هستند.

**Roya:** When I came in, you were reading a book. What was it?

**رؤیا:** وقتی من وارد شدم تو در حال خواندن یک کتاب بودی، (آن کتاب) چی بود؟

**Mahsa:** I was reading a book about famous Iranian scientists.

**مهسا:** من داشتم یک کتاب در مورد دانشمندان معروف ایرانی می خواندم.

**Roya:** But such books are not very interesting.

**رؤیا:** اما چنین کتابهایی خیلی جالب نیستند.

**Mahsa:** At first, I had the same idea, believe me!

**مهسا:** در ابتدا، من هم چنین ایده ای داشتم، باور کن!

**Roya:** Did you find it useful?

**رؤیا:** آیا آن را مفید یافتی؟ (واست مفید بود؟)

**Mahsa:** Oh yes. Actually, I learned many interesting things about our scientists' lives.

**مهسا:** اووه بله. در واقع، من چیزهای زیاد جالبی در مورد زندگی دانشمندانمان یاد گرفتم.

**Roya:** Like what?

**رؤیا:** مثل چی؟

**Mahsa:** For example, Razi taught medicine to many young people while he was working in Ray Hospital. Or Nasireddin Toosi built Maragheh Observatory when he was studying the planets.

**مهسا:** برای مثال، رازی علم پزشکی را به بسیاری از افراد جوان، وقتی که در بیمارستان شهر "ری" کار می کرد، آموزش داد. یا نصیرالدین طوسی رصدخانه ی شهر "مراغه" را هنگامی که بر روی سیاره ها مطالعه می کرد، ساخت.

**Roya:** Cool! What was the name of the book?

**رؤیا:** جالبه، اسم کتاب چه بود؟

**Mahsa:** Famous Iranian Scientists.

**مهسا:** دانشمندان معروف ایرانی.

## Conversation (Vision One - Lesson Four)

### Student Book: Page 102

“Diego” is a Spanish tourist who is planning for his summer vacation. He is talking to “Carlos Sabato”, a travel agent in Madrid.

"دیگو" یک گردشگر اسپانیایی است که در حال برنامه ریزی برای تعطیلات تابستانی است و مشغول صحبت کردن با "کارلوس ساباتو" می باشد که کارمند یک آژانس مسافرتی در شهر "مادرید" است.

**Diego:** Excuse me, sir! I am planning for my summer vacation.

**دیگو:** ببخشید آقا! من در حال برنامه ریزی کردن برای تعطیلات تابستانم هستم.

**Carlos:** How can I help you?

**کارلوس:** چطور می توانم کمکت کنم؟

**Diego:** Actually, I want to visit Asia, but I am not sure about my destination. Do you have any suggestion?

**دیگو:** در واقع من می خواهم از قاره آسیا بازدید کنم، اما درباره مقصد مطمئن نیستم. آیا هیچ پیشنهادی دارید؟

**Carlos:** Well, you may have some choices. You can visit China. It's famous for the Great Wall.

**کارلوس:** بله تو احتمالاً چند انتخاب داشته باشی، میتوانی از کشور "چین" بازدید کنی که به "دیوار بزرگش" معروف است.

**Diego:** Yes, but I was in Beijing two years ago.

**دیگو:** بله، اما من دو سال پیش در شهر "پکن" بودم.

**Carlos:** What about India? In fact, the Taj Mahal is a popular destination, but it is hot in summer. Probably Iran is the best choice.

**کارلوس:** هند چگونه؟ در واقع تاج محل یک مقصد پر طرفداریه اما در تابستان گرم است. شاید ایران بهترین انتخاب باشد.

**Diego:** I heard Iran is a great and beautiful country, but I don't know much about it.

**دیگو:** من شنیده ام ایران یک کشور بزرگ و زیبا است. اما من زیاد در موردش نمی دانم.

**Carlos:** Well, Iran is a four-season country. It has many historical sites and amazing nature. Also, its people are very kind and hospitable.

**کارلوس:** خب، ایران یک کشور چهار فصل است که مکان های تاریخی بسیار و طبیعت شگفت انگیزی دارد و همچنین مردمانش بسیار مهربان و مهمان نواز هستند.

**Diego:** It seems a suitable choice. But how can I get more information about Iran?

**دیگو:** به نظر میاید انتخاب مناسبی باشد. اما من چطور می توانم در مورد ایران اطلاعات بیشتری کسب کنم؟

**Carlos:** You can check this booklet or may see our website.

**کارلوس:** تو می توانی این کتابچه راهنما را بررسی کنی یا میتوانی از وب سایت ما دیدن نمایی.

# *Conversations:*

*(Vision 2 - Grade 11)*

## Conversation (Vision Two - Lesson One)

### Student Book: Pages 19 - 20

Babak Saberian is a translator who works for IRIB. Today, he is hosting Meysam in his office. Meysam is a high school student. He is interviewing Mr. Saberian for his school project.

بابک صابریان یک مترجم است که برای صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران کار می کند. او امروز در دفتر کارش میزبان میثم است. میثم یک دانش آموز دبیرستانی ست. او در حال مصاحبه با آقای صابریان برای پروژه ی مدرسه اش است.

**Meysam:** Thank you Mr. Saberian for inviting me to your office.

**میثم:** آقای صابریان از دعوت من به دفتر کارتان متشکرم.

**Mr. Saberian:** You're welcome!

**آقای صابریان:** خواهش می کنم!

**Meysam:** I heard you know three languages. Is that right?

**میثم:** من شنیدم شما ۳ زبان بلد هستید. درسته؟

**Mr. Saberian:** Well, actually four languages.

**آقای صابریان:** حُب. راستش چهار زبان (بلدم).

**Meysam:** Four! Really?! What languages do you know?

**میثم:** چهار (زبان)! واقعاً؟ چه زبان هایی را می دونید؟

**Mr. Saberian:** Besides my mother tongue, Persian, I know English, French and Russian well

**آقای صابریان:** من علاوه بر زبان مادری ام فارسی، انگلیسی، فرانسوی و روسی را به خوبی می دانم.

**Meysam:** Interesting! And when did you learn them?

**میثم:** جالبه! و شما چه موقع این زبانها رو یاد گرفتید؟

**Mr. Saberian:** I began learning English at school when I was thirteen. Then I began learning French in a language institute when I was fifteen. And I learned Russian when I was a university student in Moscow.

**آقای صابریان:** من در مدرسه وقتی سیزده ساله بودم شروع به یادگیری انگلیسی کردم. بعد، وقتی پانزده ساله بودم در یک مؤسسه ی زبان شروع به یادگیری زبان فرانسوی کردم و هنگامی که در مسکو دانشجوی بودم، روسی یاد گرفتم.

**Meysam:** Can you use all of them fluently?

**میثم:** آیا شما می توانید از همه ی آنها به طور روان استفاده کنید؟

**Mr. Saberian:** I know all of them well, but I use English more.

**آقای صابریان:** من همه ی آنها رو خوب بلدم. اما از انگلیسی بیشتر استفاده می کنم.

**Meysam:** OK. Do you think language learning should start as early as possible?

**میثم:** بسیار حُب. آیا شما فکر می کنید یادگیری زبان باید خیلی زود شروع بشه؟





## Conversation (Vision Two - Lesson Two)

### Student Book: Pages 53 - 54

Sina and Behzad are old friends. They have not seen each other for about three months. Behzad has called Sina.

سینا و بهزاد دوستان قدیمی هستند. آنها حدود سه ماه است که یکدیگر را ندیده اند. بهزاد به سینا زنگ زده است.

**Behzad:** Hi Sina. How is it going? I haven't seen you since Norooz.

**بهزاد:** سلام سینا. حالت چگونه؟ من تو را از نوروز ندیده ام.

**Sina:** Hi Behzad. Thanks for calling. I am home most of the time. I do different things like surfing the net and playing computer games.

**سینا:** سلام بهزاد. از تماس متشکرم. من بیشتر اوقات در خانه هستم. من چیزهای مختلفی انجام می دهم مثل گشت و گذار در اینترنت و انجام بازیهای کامپیوتری.

**Behzad:** How about your free time? Going out, jogging, playing football, ...?

**بهزاد:** در اوقات فراغت چگونه؟ بیرون می روی، می دوی، فوتبال بازی می کنی، ...؟

**Sina:** Nope. I rarely go out and hang out with my friends.

**سینا:** نه، من به ندرت بیرون می روم و با دوستانم وقت می گذرانم.

**Behzad:** I see. Reza and I are going to Darband for climbing and walking this Thursday. We really like to see you. Will you come with us?

**بهزاد:** متوجه شدم. رضا و من این پنج شنبه قصد داریم برای کوهنوردی و پیاده روی به "دربند" برویم. ما واقعاً دوست داریم تو را ببینیم. آیا با ما خواهی آمد؟

**Sina:** What?! Oh, no, I haven't been there for a long time. I prefer to stay home and watch my movies on the weekend. I've bought lots of things to eat, too.

**سینا:** چی؟ اوه، نه، من برای مدتی طولانی ست که آنجا نرفته ام. من ترجیح می دهم در آخر هفته در خانه بمانم و فیلم هایم را تماشا کنم. من همچنین چیزهای زیادی برای خوردن خریده ام.

**Behzad:** Come on! Stop being a couch potato! I guess you haven't exercised for a long time. I think you are a bit fat now.

**بهزاد:** برو بابا! این قدر خوره ی تلویزیون نباش! من حدس می زنم تو برای مدت طولانی ورزش نکرده ای. من فکر می کنم الان کمی چاق هستی.

**Sina:** Actually, you're right. I've gained five kilos in three months. I really do not like to move!

**سینا:** راستش رو بخوای، درست می گی. من در ۳ ماه ۵ کیلو چاق شدم. من واقعاً دوست ندارم تحرک داشته باشم!

**Behzad:** See? I told you. Working with computers for a long time makes people sick and depressed. I've read about this somewhere.

**بهزاد:** می بینی! من به تو گفتم. کار کردن با کامپیوتر برای مدت طولانی افراد را بیمار و افسرده می کند. من در این باره در جایی (مطلبی) خوانده ام.

**Sina:** All right. You won!... When and where should we meet?

**سینا:** باشه، تو بردی. کی و کجا باید همدیگر را ببینیم؟

## Conversation (Vision Two - Lesson Three)

### Student Book: Pages 85 - 86

Listen to the conversation between Reza and a tourist.

به مکالمه ی بین رضا و یک گردشگر توجه کنید.

**Reza:** How can I help you, sir?

**رضا:** چطور می توانم به شما کمک کنم، آقا؟

**Tourist:** I am looking for some Iranian handicrafts.

**گردشگر:** من به دنبال تعدادی صنایع دستی ایرانی هستم.

**Reza:** Here you can find a range of Iranian hand-made products, from carpets to pottery and tilework, but we don't sell metalwork.

**رضا:** اینجا می توانید طیفی از محصولات دست ساز ایرانی را پیدا کنید. از فرش (گرفته) تا سفال و کاشی کاری شده، اما کارهای فلزی نمی فروشیم.

**Tourist:** I'd like to buy a Persian carpet, but it seems too expensive.

**گردشگر:** من دوست دارم فرش ایرانی بخرم، اما به نظر می رسه بیش از حد گران باشه.

**Reza:** The price depends on its size. Instead, you can take an Isfahan Termeh or a Qashqai Gabbeh.

**رضا:** قیمت بستگی به اندازه اش داره. به جاش، می توانید ترمه ی اصفهان یا گبه ی قشقایی بردارید.

**Tourist:** Wow! How touching this Gabbeh is! How much is it?

**گردشگر:** وای، این گبه چقدر تاثیر گذاره! قیمتش چقدره؟

**Reza:** It is 85 dollars. If you buy more than 100 dollars, you'll get a 20 percent discount. You can take this calligraphic tile for only 30 dollars.

**رضا:** اون ۸۵ دلاره. اگر بیش تر از ۱۰۰ دلار بخرید، ۲۰ درصد تخفیف خواهید گرفت. شما می توانید این کاشی خوشنویسی شده را فقط ۳۰ دلار بردارید.

**Tourist:** Well, I'll take both. Please pack them for me.

**گردشگر:** حُب، من هر دو رو بر می دارم. لطفاً آنها را برای من بسته بندی کنید.

**Reza:** Yes, sure.

**رضا:** بله، حتماً.

**Tourist:** Do you work for this shop? Who has made these beautiful items?

**گردشگر:** آیا شما برای این فروشگاه کار می کنید؟ چه کسی این اشیاء زیبا را ساخته؟

**Reza:** Actually, it is my father's workshop and store. I work here after school. All my family members work here to help our family business.



# *Conversations:*

*(Vision 3 - Grade 12)*

## Conversation (Vision Three - Lesson One)

### Student Book: Pages 19 - 20

Sara has been in the Children's Medical Center for a week. She has caught a terrible flu. The doctor told her to stay there to get better. There is a photograph of an old man on the wall. While the nurse is taking her temperature, they start talking.

سارا به مدت یک هفته در مرکز درمانی کودکان بوده است. او یک آنفلوآنزای وحشتناک گرفته است. دکتر به او گفته است که برای بهتر شدن باید در بیمارستان بماند. بر روی دیوار عکسی از یک مرد مسن وجود دارد. در حالی که پرستار درجه تب او را میگیرد، آنها شروع به صحبت کردن می کنند.

**Sara:** Excuse me, who is that man in the picture?

**سارا:** ببخشید آن مرد داخل عکس چه کسی است؟

**Nurse:** Oh, don't you know him? Have you ever heard of Dr. Mohammad Gharib?

**پرستار:** او را نمیشناسی؟ آیا هیچوقت در مورد دکتر محمد قریب چیزی شنیده ای؟

**Sara:** I guess I have only seen his name in my English book, but I'm not sure about it.

**سارا:** حدس میزنم که فقط اسم او را در کتاب زبان انگلیسی ام دیده ام، اما در موردش مطمئن نیستم.

**Nurse:** Dr. Gharib was a famous physician.

**پرستار:** دکتر قریب یک پزشک معروف بود.

**Sara:** Oh... can you tell me a little about his life?

**سارا:** میتوانید کمی در مورد زندگی ایشان به من بگوئید.

**Nurse:** Dr. Gharib was born in Tehran in 1288. After receiving his diploma, he went abroad to study medicine. In 1316 he became a physician and then came back to his homeland. In 1347 this center was founded by Dr. Gharib and one of his close friends.

**پرستار:** دکتر قریب در سال ۱۲۸۸ در تهران متولد شد. او پس از دریافت مدرک دیپلم، به خارج از کشور رفت که پزشکی بخواند. در سال ۱۳۱۶ ایشان پزشک شد. (مدرک پزشکی را دریافت کرد.) و به زادگاهش بازگشت. در سال ۱۳۴۷ دکتر قریب و یکی از دوستان نزدیکش این مرکز را تاسیس کردند.

**Sara:** Really? I didn't know that.

**سارا:** واقعا؟ من این را نمیدانستم.

**Nurse:** Dr. Gharib was also a generous man. He spared no pains to cure sick children. He was very friendly and helpful to poor families. Not surprisingly, he was regarded as a dedicated physician.

**پرستار:** همچنین دکتر قریب مرد سخاوتمندی بود. او از هیچ فرصتی برای درمان کودکان بیمار دریغ نمیکرد. او نسبت به خانواده های فقیر بسیار صمیمی و یاری رسان بود. دور از انتظار هم نیست که به عنوان دکتری ایثارگر در نظر گرفته شود.

**Sara:** It's a pity! I didn't know such a great man.

**سارا:** جای افسوس داره. من چنین مرد بزرگی را نمیشناختم.



## Conversation (Vision Three - Lesson Two)

(Student Book: Pages 47 - 48)

Majid is going to choose a suitable dictionary for his English class. He is talking to his English teacher during the break.

مجید میخواهد که یک دیکشنری مناسب برای کلاس زبان خودش انتخاب کند. در زنگ تفریح مشغول صحبت کردن با معلم زبانش است.

**Majid:** Excuse me Mr. Iranmehr, I wonder if you could help me.

**مجید:** ببخشید آقای ایرانمهر نمی دونم که آیا شما میتونید به من کمک کنید.

**Mr. Iranmehr:** Sure. How can I help you?

**آقای ایرانمهر:** حتماً. چطور می توانم به تو کمک کنم؟

**Majid:** I'd like some information about a good English dictionary.

**مجید:** من یک سری اطلاعات در مورد یک دیکشنری خوب می خواستم.

**Mr. Iranmehr:** Oh, well. Have you ever used a dictionary?

**آقای ایرانمهر:** آه ... خوب. تا حالا از دیکشنری استفاده کردی؟

**Majid:** Actually, I haven't. But I've heard that using a good dictionary can really help me learn English better.

**مجید:** در واقع نه تا حالا استفاده نکرده ام. اما من شنیده ام که استفاده کردن از یک دیکشنری خوب می تواند در یادگیری بهتر زبان خیلی به من کمک کنه.

**Mr. Iranmehr:** That's right. First, I recommend a learner's dictionary.

**آقای ایرانمهر:** درسته. در اول، من به تو یک دیکشنری یادگیرنده (learner) را توصیه می کنم.

**Majid:** What is a learner's dictionary?

**مجید:** دیکشنری یادگیرنده چیه؟

**Mr. Iranmehr:** It is designed for foreign students. It also helps them learn English better.

**آقای ایرانمهر:** این دیکشنری برای دانش آموزان خارجی طراحی شده است. همچنین به آنها کمک میکند که بهتر انگلیسی را یاد بگیرند.

**Majid:** Is there only one type of it?

**مجید:** فقط یک نوع از آن وجود دارد؟

**Mr. Iranmehr:** No, in fact dictionaries have different types, levels, and sizes.

**آقای ایرانمهر:** نه، در واقع دیکشنری ها انواع و سطوح و اندازه های متفاوتی دارند.

**Majid:** What type do you suggest?

**مجید:** کدام نوع را شما پیشنهاد می کنید؟

**Mr. Iranmehr:** I suppose a monolingual dictionary is more suitable for you, because you can find word information in English.





## Conversation (Lesson Three - Vision Three)

### Student Book: Pages 75 -76

Emad and his father are traveling to Guilan. On the way, in Manjeel, Emad sees huge wind turbines.

عماد و پدرش در حال سفر به گیلان هستند. عماد در طی مسیر در منجیل، توربین های بادی بزرگی را می بیند.

**Emad:** Daddy, look at those big fans!

**عماد:** پدر، به آن پنکه های بزرگ نگاه کن.

**Father:** They are actually wind turbines.

**پدر:** در واقع آنها توربین های بادی هستند.

**Emad:** Wind turbines?

**عماد:** توربین های بادی؟

**Father:** Yes, wind turbines are used to produce electricity from wind power.

**پدر:** بله، توربین های بادی برای تولید برق از نیروی باد مورد استفاده قرار میگیرند.

**Emad:** I know electricity can be produced from water and sunlight. How might it be generated from wind?

**عماد:** من میدانم که نیروی برق می تواند از نور خورشید و آب تولید شود. اما چگونه ممکن است از باد تولید شود؟

**Father:** Well, a wind turbine works the opposite of a fan. Instead of using electricity to make wind, a turbine uses wind to make electricity. It is a type of clean energy.

**پدر:** خوب، یک توربین بادی بر خلاف یک پنکه عمل میکند. به جای استفاده از برق برای تولید باد، توربین از باد برای تولید برق استفاده میکند. این یک نوع انرژی پاک است.

**Emad:** These wind turbines remind me of what I read about using wind power in Yazd's buildings.

**عماد:** این توربین های بادی، چیزیکه درباره استفاده از نیروی باد در ساختمان های یزد خوانده بودم را به خاطر می آورد.

**Father:** You mean wind towers?

**پدر:** منظور تو برج های بادی است؟

**Emad:** Yes, they are natural air-cooling systems and can be used instead of electrical air conditioners. This is another source of clean energy, isn't it?

**عماد:** بله، آنها سیستم های خنک کننده طبیعی هوا هستند و می توانند به جای دستگاههای تهویه های هوای برقی استفاده شوند. این نوع دیگری از انرژی پاک است، اینطور نیست؟

**Father:** Yes, it is. An excellent type of clean energy!

**پدر:** بله، اینطور است. یک نوع عالی از انرژی پاک.

**Emad:** Daddy, can we travel to Yazd this Norooz?

**عماد:** پدر، ما می توانیم این نوروز به یزد سفر کنیم؟

**Father:** That's OK with me. Let's check it with others.

**پدر:** من مشکلی ندارم. بیا با بقیه هماهنگ کنیم.